



ماما جادو

ہلحق سقا

تولد نفال

بہ بین اہل قوم و ملت

۲۰۲۳ء میں

ذاتی یا بصورتِ رسمہ نفل و اہل

۲۶۶۱ نمبر پر

ماما جادو

شفا یا تیمم: نمبر

تولید نفال

فرانکا رامہ / داریو فو

نمبر ۰۰۰۶

تعداد ۱۰۰۰
۲۶۶۱ نمبر پر
۰۰۰۶ نمبر پر

۰۱ ۲۶۶۱ ۰۰۰۶

۲۶۶۱ ۰۰۰۶

۰۰۰۶ ۲۶۶۱

۰۰۰۶ ۲۶۶۱

www.nashregheh.com

info@nashregheh.com

nashregheh.com

مترجم

Printed in The Islamic Republic of Iran

ایرج زہری

فهرست

۷ ماما جادو

۲۹ تولدِ نقال

صحنه مانند بخش درونی یک کلیسا است. میان صحنه، کمی نزدیکِ پیش صحنه اتاقکِ قفس مانند اعتراف قرار دارد. زنی وارد می‌شود. پوشش او به لباس کولی‌ها مانند است. کیفی بزرگ همراه خود دارد، با احتیاط حرکت می‌کند، گویی کسی در تعقیب او باشد.

زن
مرده شورشون ببره!... مثل سایه تا دم کلیسا دنبالم کرده‌اند، لعنتی‌ها. حالا کجا خودم رو قایم کنم؟ برم تو عبادتگاه کشیش. اون کجاست؟ این طرف که جای گروهِ کُره، این طرف یا اون طرف؟ (دنبال جایی می‌گردد، که خودش را در آنجا مخفی کند.) وای خدایا کمک، دو تا شون دارن می‌آن. ... می‌رم تو اتاقک اعتراف. (می‌خواهد وارد اتاقک بشود، مُردد است.) اشغاله. کشیش توش نشسته. هر جا ببری این جماعت اونجان. خُب باشه، همین جا اعتراف می‌کنم. ببینم پلیس‌ها جرأت می‌کنند حُرمت کلیسا را زیر پا بذارن. ... (طرف راست اتاقک اعتراف زانو می‌زند. آهسته حرف می‌زند.) هی! نه بابا، این جور نمی‌شه باهاش حرف زد، زشته. حضرت آقای کشیش! ای بابا، این هم که خوابش برده. (با انگشت به درِ مشبک اتاقک تلنگر می‌زند.) پدر مقدس،

بیدار شدید دیگه!... ای خدا! بابا، من او مدم اعتراف کنم، یه خرده سریع تر، اگه ممکنه. نمی شه؟ هنوز خوابین؟ باشه، پس آنقدر حرف می زنم، تا بیدار شین. قبول؟ چی؟ باورم نمی شه، می خواین پیش از اینکه اعتراف منو بشنوید، اول برین پشتِ بار یه فنجون قهوه بخورین؟ نه خیر، قربون! شما از سر جاتون تکون نمی خورین. تکون بخورین داد و فریاد راه میندازم. حواستون باشه، اعتراف از واجبات دینی یه. واسه ی اینکه ما مالیات کلیسا می دیم. دین پایه و اساس دولت مونه، مگه نه؟ دولت به شماها حقوق می ده، غیر از اینه؟... یعنی از ما مالیات می گیره، می ده به شماها. بنابراین حقمه که، ازم اعتراف بگیرید. معطل نکنید، پدر مقدس، اعتقادم به قدری باد کرده که داره خفم می کنه. کار مون که تموم شد، چشم به یه فنجون قهوه ی اسپرسو دعوت تون می کنم. شروع کنم؟ رفتیم. چی گفتین؟ آخرین دفعه ای که اعتراف کردم کی بود؟ باید فکر کنم.... معلومه که اعتقاد دارم، اگه اعتقاد نداشتم، اینجا نبودم که. اعتقاد من محکمه، به قانون هم احترام می ذارم و بهش عمل می کنم... خُب دیگه چی می خواید بدونید؟ بله، بیست سال پیش وقتی از دواج کردم، برای اولین دفعه اعتراف کردم. تو کلیسا از دواج کردیم. مراسم هیجان انگیزی بود! راستش اصلاً دلم نمی خواست، ولی مادرش خیلی مذهبی بود، واسه خاطر او تو کلیسا از دواج کردیم... چرا، منم معتقدم... یه کمونیسِت مذهبی. «ته ایست» نه، «اته ایست» و «انتی ته ایست» هم نه،... یک

مارکسیست، خط تیره لنینیسِت ساده، هوادارِ «پتوله مهتر» (۱) ها، هوادارِ حواریون (۲)،... درسته خیلی هم پای بندِ قوانین نبودم. با خجالت باید خدمت تون عرض کنم، که بیست ساله، که واسه ی اعتراف پامو تو کلیسا نداشتم. در عوض تو رستوران حزب بارها وظیفه ی حزبی مو، یعنی انتقاد از خود رو انجام داده ام. دست کم یک بار در ماه... چی؟ این به حساب نمی آد؟ ولی من فکر می کردم، با اون مصالحه ی مشهور میان حزب ما و دولت... چی؟ بسیار خُب. پس به حساب نمی آد، باشه. خب، شروع می کنم. (برمی خیزد. رسمی) قسم می خورم، خدا را به شهادت می گیرم، که بدون کم و کاست حقیقت را بگویم. (حرف خودش را قطع می کند). ببخشید؟ پدر مقدس، اینجوری درست نیست. اینجوری تو دادگاه قسم می خورند. (دوباره روی نیمکت می نشیند و پاهایش را دراز می کند). می دونید، علت اش اینه که من با دادگاه زیاد سروکار داشتم... (بافتنی اش را از کیفش درمی آورد و مشغول بافتن می شود). یک دفعه به خاطر کتک زدنِ مأمور اجرای دادگستری، یک دفعه هم به خاطر تقلب و سرقت، در واقع تقلب نبود، در حین دزدی معجم رو گرفته بودند. یعنی یه دزدی با مانع بود، مگه نه؟ نه، من دزد حرفه ای نیستم. فقط بعضی وقت ها، دست خودم نیست. همین جوری پیش می آد. حراجی یه چیز خاصی یه. هر جا حراجی باشه، من اون جام. خیلی عشق داره. سی تا، چهل تا، پنجاه تا زنیم، گروهی می ریم خرید. صد هزار